



پروفسور سیدحسین امین

# جاذبه‌ی نیچه برای ایران معاصر

## ۱- درآمد

□ فریدریش ویلهلم نیچه Friedrich Nietzsche (۱۸۴۴-۱۹۰۰) - فیلسوف و متفکر بزرگ قرن نوزدهم - به معرفی نیازی ندارد. او نایغه‌ای است که به گفته‌ی ویل دورانت، نبوغ‌اش بیش از هر کس دیگر برایش گران تمام شده است و به گفته‌ی هایدگر، آخرین مهره‌ی حلقه‌ی فلسفه‌ی مابعد طبیعی است؛ همان زنجیره‌ی زرینی که در فجر تفکر بشری با افلاطون آغاز شد.

معروف‌ترین اثر نیچه کتاب چنین گفت زرتشت است که برای ایرانیان، جاذبه‌ی فراوان دارد. کتاب‌های دیگر او عبارتند از: ضد مسیح، فراسوی نیک و بد، اراده‌ی معطوف به قدرت، زایش تراژدی، اینک انسان، دانش شاد و...

کتابی که من از نیچه ترجمه و منتشر کرده‌ام، تأملات نابهنگام Untimely Meditations یا «ملاحظات خلاف زمانه» شامل چهار رساله‌ی مستقل است که نیچه در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۶ در نقد دین، سود و زیان تاریخ، فلسفه و موسیقی نوشته است.

من در نمایشگاه کتاب ۱۳۸۴، از استقبال روشنفکران، اندیشه‌ورزان و فرهنگوران از کتاب‌های نیچه دچار شگفتی شدم. خودم به چشم خودم دیدم که خریدار، بدون آن‌که مطلقاً و ابداً کتاب را تورقی کند، تأملات نابهنگام را به صرف دیدن عکس نیچه روی جلد آن از پیشخوان کتابفروشی برمی‌داشت، پولش را - بدون چانه‌زدن - می‌پرداخت. اطمینان دارم که من مترجم هیچ نقشی در مولع‌بودن خریداران نداشته‌ام. اما چرا نیچه‌ی معترض و عصیانگر، برای ایران امروز نسخه می‌پیچد؟ و چنین جاذبه‌ی فوق‌العاده‌ی دارد؟

پاسخ، این است: نیچه در میان فیلسوفان غرب، بیش از همه، به جنگ دیانت و اخلاق رفته است. او به ضدیت با حکومت و اخلاق حاکم بر جامعه، مشهورتر از هر فیلسوف دیگری است. فلسفه‌ی او، بیانه‌ی بر ضد ارزش‌های حاکم روزگار اوست. او تنها کسی است که یک‌تنه با کل ساختار ذهنی حاکم درافتاده است!

دین‌ستیزی، اخلاق‌گریزی و حکومت‌ستیزی او زیانزد است. او فیلسوف شخصی عصر بحران است.

نیچه در تأملات نابهنگام فرهنگ‌زدگان ساده‌دل و خوش‌باوری را که دل خود را به دین، به اخلاق، به حکومت، به پول، به مقام، به شهرت و به علم خوش کرده‌اند، تخطئه می‌کند؛ آیا استقبال کم‌نظیر مردم ایران و بویژه نسل جوان از آثار نیچه در نمایشگاه کتاب ۱۳۸۴ نشانه‌ی بحران فرهنگی ایران امروز به‌طور عام و آشفتگی عقیدتی / فرهنگی در روزهای تزلزل



جمهوریت و شکست «جامعه‌ی مدنی دینی» سیدمحمد خاتمی و اصلاح‌طلبان همراه او به‌طور خاص نیست؟  
 نیچه، حاکمیتی را که با تظاهر به دین‌باوری، اخلاق‌گرایی، تبلیغات، امر به معروف و نهی از منکر، ایدئولوژی خاص خود را بر جامعه تحمیل می‌کند، محکوم می‌کند و از اخلاق‌زدگی، تاریخ‌زدگی، دین‌زدگی و هر نوع جزم‌اندیشی (حتی علم‌زدگی) تبری می‌جوید. نسل امروز ایران، پس از یأس از شعارهای قبل و بعد از انقلاب، همان‌طور که به رندی و ریاستیزی حافظ جذب شده‌اند، انتقادات تند و پرخاشگری‌های تلخ نیچه را نیز پذیرایند و به او می‌گویند: جاننا سخن از زبان ما می‌گویی!

## ۲- فلسفه‌ی نیچه

بر اساس جهان‌بینی نیچه، جهان اراده‌ای است معطوف به قدرت، و جز این چیزی نیست. با این نظر، نیچه هرگونه غایتی را در دستگاه‌های فلسفی، باورهای دینی و تلاش‌های انسانی برای بنای جهانی معنوی و مطلوب که فوق این جهان یا در موازات این جهان باشد، نفی می‌کند.

از منظر فلسفه‌ی دین، نقد و نفی نیچه نسبت به ادیان به‌طور عام و مسیحیت غربی به‌طور خاص در این جمله‌ها که نیچه آنها را به زرتشت نسبت می‌دهد، خلاصه می‌شود:

«خدا، مُرده است. مفاهیم ابدی و آن سوی جهان و شیء فی نفسه و قائم بالذات، همه ساخته و پرداخته‌ی مغز بشر و مفاهیمی پوچ و واهی است. بیماران و محتضران بودند که تن و زمین را ناچیز شمردند و آسمان و ملکوت را اختراع کردند، و قطره‌های خون نجات‌دهنده (مسیح) را ساختند...»

از منظر فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی اجتماعی، نیچه با نفی ارزشهای اخلاقی حاکم و قراردادهای اجتماعی معهود، با تکیه بر غریزه‌ی خلاق اَبَر‌مرد، ارزشهای نوی پیشنهاد می‌کند. کار او «تجدید ارزش همه‌ی ارزشها» است. به نظر نیچه، دو نوع اخلاق هست: اخلاق زبردستان و اخلاق زبردستان، و بر طبق این دو اخلاق، دو نوع «خوب» و دو نوع «بد» وجود دارد. خوب در اخلاق زبردستان هر چیزی است که مایه‌ی غرور و مباحثات است، دلیری، خطر کردن و توانایی؛ و «بد» در این اخلاق پستی و ابتذال و فرومایگی است. در اخلاق زبردستان «خوب» رحم و شفقت و بی‌آزاری و آرامی است، و ضد خوب «شر و بدجنسی» است. «شر و بدجنسی» در نظر زبردستان «خوب» زبردستان است، یعنی تهور و بی‌باکی و غیر عادی بودن و بر یک حال نبودن و خطر کردن. اخلاق زبردستان یا بردگان با دین یهود ظاهر شده است. ادیان ابراهیمی «ثروت»، «نیرومندی»، و «خدانشناسی» را مترادف «گناه» معرفی کرده، به کلمه‌ی «دنیا» ارزش منفی دادند. این تغییری اساسی در ارزشها بود، و عکس‌الععمل و انتقام معنوی بردگان و فرودستان و ناتوانان در برابر زبردستان و اقویا بود. از این

به بعد در ماندگان، بیچارگان، بدبختان، بیماران، و زشت‌رویان به عنوان «خوب» شناخته شدند؛ و زیبایی، قدرت، خوشبختی و برتری، خوبی و فضیلت شناخته نشد. اشراف و زبردستان، تحت تأثیر اخلاق نو یهودی، در خارج جولانگاهی نیافتند، و به خود پیچیدند، و خود را گناهکار و بدجنس دانستند. انسان نیرومند مانند آن حیوان درنده‌ای شد که در قفسش انداخته‌اند و ناچار شده است خود را بگزد و بدرد. بیماری بشر و رنج او از اینجا ناشی می‌شود. کلمه‌ی رحم و شفقت، که آن‌ها را اخلاق یهودیت و ادیان منشعب از آن شایع کردند، تحقیر انسان از خویش و بی‌اعتمادی او به خویش است.

نیچه هوش و عقل و شعور را اصل و بنیاد نمی‌داند؛ آنچه در نظر او اصیل است اراده و غریزه است. به باور نیچه، هوش و عقل، خادم اراده‌اند. هوش و شعور و عقل برای ادراک و دریافت اشیاء و برای معرفت و علم نیست، بلکه برای خدمت به حیات و زندگی انسان است. غریزه اصل است و شعور فرع. حتی تفکرات فلسفی انسان نیز از روی شعور محض و عقل محض نیست. بیشتر فلاسفه چنین وانمود می‌کنند که حقیقت را از راه منطقی سرد و خشک به دست آورده‌اند، در صورتی که پس‌زمینه‌ی این افکار فلسفی، نیازها و خواسته‌های غریزه و سنجش‌های ارزش‌گریزی است. خوار داشتن حیات و مظاهر آن و دشمن گرفتن احتیاجات زندگی، دیوانگی است. حماقت است که کسی بپندارد با تنی نحیف و ناقص و ناتوان، روحی زیبا و سالم می‌توان داشت.

در گذشته، بیشتر حکیمان و اخلاقیون، زندگی را حقیر شمرده‌اند و آن را محکوم کرده‌اند. این حکیمان همه از انواع منحط حیات بوده‌اند. سقراط که چنین می‌اندیشیده از طبقه‌ی پست مردم بوده است. طنز سقراطی بیان بغض و آزرده‌گی عوام و فرومایگان است. هر که زندگی را بی‌ارزش شمارد، مانند آن است که بگوید: خود من بی‌ارزشم. انسان اراده‌ای است برای وصول به قدرت، و می‌خواهد پیوسته از حالتی که دارد بالاتر رود، توانا تر و کامل‌تر شود، و خود را از نو بیافریند، و به جای مخلوق و آفریده، خلاق و آفریننده شود. این قدرت، قدرتی عالی و برتر است، و تنها قدرت خام برای حکم راندن به دیگران نیست.

کسی که از وصول به آن قدرت برتر عاجز ماند، برای جبران نقص خود، درصدد کسب قدرت خام برمی‌آید. بالاترین وضع و حالتی که انسان آگاه برای نیل بدان در تلاش است، وضع اَبَر‌مرد است. اَبَر‌مرد انسان پرهیجانی است که بر احساس و هیجانهای خود پیروز شده است، و قوای خود را در راه سازندگی و خلاقیت صرف می‌کند. ضد اَبَر‌مرد، انسان شهوت‌پرست و مطابق روز و معمولی است، فرهنگ و تمدن اروپائی در مسیر ضد اَبَر‌مرد یا انسان آخر سیر می‌کند. انسان آخر یا ضد اَبَر‌مرد نماینده‌ی انسان معمولی و تمدن مسیحی است، که مورد انتقاد و حمله‌ی نیچه است.<sup>۲</sup>

### ۳-جاذبه‌های نیچه برای ایران

الف - اولین دلیل جاذبه‌ی نیچه، در جامعه‌ی بی‌جهت از جهت فرهنگی و فلسفی، دین‌باوری و شرع‌گرایی دچار تزلزل شده باشد، شهرت او به الحاد و بی‌خدایی است. هر کس قول معروف نیچه را در چنین گفت زرتشت که «خدا مرده است»، شنیده باشد، چنان انگارد که نیچه به شیوه‌ی ملحدان مدرن به جنگ خدا و خداباوری رفته است. اما حقیقت آن است که نیچه، یک فیلسوف مابعدالطبیعی است؛ او خدای متألهان مسیحی و قدیسان کلیسای عصر خود را خدایی مرده، بی‌اثر، و بی‌خاصیت خوانده است و گرنه در مشرب او، اعتلای انسانی در گرو ایمان به حقیقتی والا تر و برتر از دنیای مادی و ماده‌پرستی است. نیچه می‌گوید: من، مسیحیت غرب را محکوم می‌کنم. اما نمی‌گوید که به شناخت فطری و شهودی و اشراقی بی‌عقیده است، یا وحی و الهام و تصعید و اعتلای روحی را باور ندارد!

نیچه نیز دیانت سازمان یافته‌ی مسیحی در غرب را هم چون حافظ بیشتر به همین دلایل، طرد می‌کند. از دیدگاه نیچه، کلیسا، به نام مسیحیت، همه‌ی ارزشهای طبیعی را واژگون کرده است. او می‌گوید که مسیحیت، نفی اوضاع طبیعی، خوارداشتن زندگی ناچیزدانستن مظاهر طبیعت است، و به همین دلیل، مسیحیت مظهر غیرطبیعی بودن و دشمن حس و محسوسات و زندگی است. خدای مسیحیت خدای بیماران است، و یکی از فاسدترین مفاهیم الوهیت است. مسیحیت کینه‌جوئی بر ضد سروری و مهتری و غرور و دلیری و خوشی و شادی است. مسیحیت این دنیا را، که تنها دنیای ملموس و در دسترس انسان است، ورطه‌ی آلام و دردها ساخته است، و دنیای دیگری را که از دسترس انسان بیرون است، اصل قرار داده است. مسیحیت، به جای آنکه احساس انسان را برتری دهد و جنبه‌ی خدائی بخشد، با تیر به ریشه‌ی احساس انسان و در نتیجه به ریشه‌ی حیات انسان



استرن، در مقدمه‌ی انگلیسی خود بر ترجمه‌ی تأملات نابهنگام می‌نویسد که تعبیر نیچه درباره‌ی ادیان را باید در پرتو نقادی او نسبت به کتاب دیانت کهنه و نو تألیف داوید اشتراوس (رساله‌ی اول تأملات نابهنگام) تفسیر کرد. به عبارت دیگر، دین‌ستیزی نیچه در فضای مسیحی آلمان قرن نوزدهم از مقوله‌ی سخن حافظ در فضای ریاکاری و تزویر عصر امیر مبارزالدین در قرن هشتم هجری / چهاردهم میلادی است. حافظ نه برای تظاهر به انکار معاد بلکه به منظور تخطئه‌ی مسلمان نمایان ستمگر و ریاکار عصر خویش می‌گوید:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردایی

\*\*\*

گویا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه غش و دغل در کار داور می‌کنند

می‌زند. «من مسیحیت را محکوم می‌کنم، و سخت‌ترین کیفرخواست‌ها را بر ضد کلیسا صادر می‌کنم. کلیسای مسیحی همه چیز را فاسد و تباه ساخته است. هر ارزشی را بی‌ارزش ساخته و هر حقیقتی را دروغ قلمداد کرده است...»

ب - دومین دلیل پرجاذبه بودن نیچه برای ایرانیان این عصر، شهرت او به جنون و دیوانگی است. در فرهنگ ایرانی، عشق بیش از منطق و جنون بیش از عقل ستایش شده است؛ ایرانی می‌گوید: ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد / دلا! دیوانه شو! دیوانگی هم عالمی دارد. در غرب هم می‌گویند که: هیچ نبوغ ناب و خالصی نمی‌تواند بدون اندکی دیوانگی تداوم یابد. وان‌گوگ، کافکا، مونک، ازرا پاوند، ارنست همینگوی، اوژن اونیل، داروین، داستایوفسکی و... هر کدام از این شوریدگی و دیوانگی سهمی داشته‌اند. در سنت خود ما نیز داستان عقلای مجانین و مجانین عقلا قصه‌ای دراز است و بعد در میان عارفان چنان‌که

جامی در نفعات می‌گوید، بسا کسا که در مقام وصل از فضول آداب و فضول عادات رهیده بودند، به قول تفتازانی: الجنون فنون و الفنون جنون؛ و به قول مولانا:

زین خرد مجنون همی باید شدن

دست در دیوانگی بایدزدن

آزمودم عقل دورانیش را

بعد از این دیوانه‌سازم خویش را

ج - دلیل سوم، رواج یأس سیاسی، یأس فرهنگی و یأس فلسفی در جامعه‌ی امروز ایران و عصیان جوانان بر ضد همه چیز است. نیچه مآبی ایرانیان اما نوعی «مصادره به مطلوب» است؛ چرا که نیچه در نقد علم، پیشگام است؛ اما ضد علم نیست؛ نیچه، نقاد دین است؛ اما ضد خدا نیست؛ نیچه ضد اخلاقیات عوام است، اما ضد اخلاق نیست؛ نیچه عصیانگر است، اما خواستار هرج و مرج و شورش و طغیان نیست.

### ۳- تطابق تأملات نیچه بر ایران امروز

بسیاری از گفته‌های نیچه بر اوضاع و احوال فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران امروز، منطبق است. من در این جا - بی هیچ آداب و ترتیبی - نمونه‌ای چند از سخنان نیچه در تأملات نابهنگام را که بر دلم نشسته است، بازگو می‌کنم:

۱- نیچه، مدرنیته، مردم‌سالاری، جمهوری‌خواهی و فرهنگ‌بازاری و عمومی را نقد می‌کند. او سیاست را خیلی بر نمی‌تابد و آن را حقیر می‌شمارد. نیچه در این خصوص دو سه سخن ناب دارد که نقل آن‌ها در این مقاله، بسیار به جاست.

اول این که نیچه می‌گوید: هیچ دولتی و هیچ نظام سیاسی در جهان نیست که خواستار حق و حقیقت یا علاقه‌مند به فلسفه، فرهنگ، علم و معرفت لذاته بذاته باشد. هر دولتی آن‌گونه فلسفه، فرهنگ، مدرسه، دانشگاه، مطبوعات، علم و معرفتی را حمایت می‌کند که پشتیبان و خدمتگزار و توجیه‌کننده‌ی نظام سیاسی و خلاصه در خدمت اهداف حاکمیت روز باشد. این جاست که نیچه آرزو می‌کند: ای کاش دولت‌ها، فیلسوفان و اندیشمندان را به حال خود وامی‌گذاشتند، بل که رودر روی ایشان می‌ایستادند، تا اینان در این معرکه به عمق فکر و اوج خلاقیت خود بتوانند رسید، چرا که فیلسوف به محض این که به خدمت حاکمیت در آمد و اسیر چم و خم امیال و اهداف دولت یا تابع حکومت و خادم دستگاه شد، دیگر فیلسوف نیست.

دوم این که نیچه می‌گوید: وقتی در جامعه‌ای، مردم دل مشغول مسایل سیاسی باشند و راجع به آن پُر صحبت کنند، این نشانه‌ی آن است که دست‌اندرکاران حرفه‌ای سیاست، وظیفه‌ی خود را خوب انجام نمی‌دهند! جامعه‌ای که خوب اداره شود و مدیریت سیاسی آن از کفایت برخوردار باشد، به هر کس این فرصت را خواهد داد که به کار خود مشغول باشد و در ارتقای

مادی و معنوی و بالندگی و پویایی علمی و عملی خود بکوشد، نه آن که از مسیر زندگی خود منحرف شود و داخل سیاست گردد.

۲- نیچه فرهنگ علم‌زده‌ی آلمان را در عصر خود سخت به باد انتقاد گرفته، می‌گوید: «مشخصه‌ی فرهنگ جدید ما این است که بنیاد آن بر علم نهاده شده است و روح آن همان استفاده‌ی ابزاری و کاربردی از علم است. در حالی که استفاده‌ی ابزاری به سببیت می‌انجامد و علم، انسان زنده‌ی خلاق را به جسد مومیایی شده‌ی بی‌حرکتی تبدیل می‌کند!» آیا این سخن در روزگار ما صادق نیست؟

امروز، علم در ایران پیش رفته است، بر تعداد دانشگاه‌ها و دانشجویمان افزوده شده است، اتومبیل، موتور و موبایل در دسترس همه است. اما آیا فضای محیط زیستی، خانوادگی، اجتماعی ما هم امن تر و پاک تر از گذشته است، یا نوعی «سببیت جدید» و «توحش مدرن» بر زوایای زندگی ما مسلط شده است؟

۳- نیچه اندیشه‌های تجددگرایانه‌ی فرهنگی آلمانی‌ها را و توجیه‌های دینی علم محور عصر خود را در مقام یک فیلسوف عصیانگر، نقاد و معترض نقد می‌کند. او در این باب هم چون دیگر ابواب، قهرمان صداقت و راستی است. او در مقام یکی از صادق‌ترین فیلسوفان همه‌ی اعصار، دشمن جسور ریاکاری و دورویی است. در مثل، نیچه، رساله‌ی یکم تأملات نابهنگام خود را با این عبارت شروع می‌کند که: «باور عام در آلمان، سخن از نتایج شوم و مخاطره‌آمیز جنگ را - به‌ویژه جنگی را که به پیروزی منجر شده باشد - تقریباً تحریم می‌کند.» ما نیز در ایران عصر حاضر در خصوص انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به همین مشکل دچاریم، یعنی فضای سیاسی کشور، نقد انقلاب پرخروش عمومی، ملی و اسلامی ۱۳۵۷ را همچنان تحریم می‌کند.

۴- سخن نهایی نیچه در آخرین فراز از آخرین رساله‌ی تأملات نابهنگام این است که: «کدام یک از شما حاضر است، یا علم به این که «قدرت، شَر است!» از قدرت چشم‌پوشد؟» راستی را در ایران امروز ما چه درصد از ایرانیان - به اختیار و انتخاب خود - از «قدرت» چشم‌پوشیده‌اند و به نقد قدرت پرداخته‌اند؟ نه! اکثریت مطلق، داماد شرف خود را در پای عروس قدرت قربانی کرده‌اند و ندانسته‌اند که این قدرت پایدار نیست و شرف و عزت ماندگار انسانی، از قدرت اجرایی و تفوق زودگذر سیاسی برتر است.

خواننده‌ی امروز نیچه، باید هوشیارانه از خویشتن بپرسد که آیا، ما در روزگار خود، از صداقت نیچه و رسالت او چه می‌توانیم آموخت؟

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- نیچه، چنین گفت زرتشت، ترجمه‌ی حمید نیرنوری، ۱۳۲۷ و ترجمه‌ی داریوش آشوری، ۱۳۴۹
- ۲- دایرةالمعارف فارسی، زیر نظر دکتر غلام‌حسین مصاحب، ج ۳، مدخل «نیچه»
- ۳- نیچه، تأملات نابهنگام، ترجمه‌ی سیدحسن امین، ۱۳۸۳

